



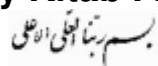
Holy Kitab I Iqan

بسم ربنا العلی الاعلی

Part 4

Credits

Holy Kitab I Iqan



Downloaded in GIF format from
<http://www.h-net.org/~bahai/areprint/baha/G-L/I/iqan1893/iqan1893.htm>

Converted by
webmaster@ishwar.com

For more sacred texts, visit:
www.ishwar.com

شده اند و نمیدانم بنقوم از اولیت و آخریت حق جل ذکره
 چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و آخریت اولیت
 و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باختر رسیده پس
 چگونه آخریت بران ذات احدیت صادق میاید بلکه در
 این رتبه اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت با
 باری همان قسمیکه در اول لا اول صدق آخریت بران
 مرتبی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق
 میاید و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
 آخریت صادق و در حینیکه بر سر ربوبیت جالسند همان
 حین بر عرش خیمت ساکن و اگر بصر جدید یافت شود مشا
 میانند که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریست و باطنیست و
 بدیست و خیمت این دو ات مقدسه و ارواح مجروده و
 الهیه مستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه
 من شیئی طایر شوی جمیع اسماء و انماست معدوم صرف
 و مفقود بخت بینی و دیگر هیچ باین حجابات و اشارات

و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است انبیاء که
 جبریل بیدل سبیل بخوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران
 نتواند حال قول حضرت امیر را در اک نما که فرموده گشت
 سجات اجمال من غیر اشاره و از جمله سجات محله علما
 عصر و فقهایی زمان ظهورند که جمیع نظر بعد از ادراک و شفا
 و حب بریاست ظاهر تسلیم امر الله نمایند بلکه کوشش
 نمیدهند تا نعمه الهی را بشنوند بل بجلون اصحابهم فی اوجهم
 و عباد هم چون ایشان درون الله ولی خود خشنود
 نموده اند و منتظرند و قبول آن شبهای منتهه هستند زیرا
 از خود بصیر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
 میان حق و باطل با آنکه همه بنسبها و اصفیا و اولیا من
 عند الله امر فرمودند که بچشم و کوشش خود بشنوند و ملاحظه
 نمایند و لک مقنی بنصیب بنسبها نشسته تا تبع علما خود
 بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
 از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این بایست ظاهر
 و البته مقطعه لطیفه تقصیده اند و حق را از باطل اورا
 نموده اند و تو و امثال تو اورا ک نموده اید و نهایت تعجب
 نمایند از چنین قوی باینکه اسم سلف اکثر و اعظم و کبر
 و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد
 الله امهم سابقه اولی و استبقه و باینکه این فخره بهم معلوم
 و وضاحت که در جمیع احیان طور نظام هر قدسیه علمای
 مردم را از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و
 صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا
 معصوم نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سبب علما
 گشت **قَاتِلُوا اللَّهَ مَا فَعَلُوا مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ كَانُوا**
يَفْعَلُونَ حال که ام بسجات جلالت اعظم از این بیاض
 ضلال است و الله کشف آن اعظم امورات و خورش
 اکبر اعمال و فقهاء الله و یا کم یا معشر الروح لعلمکم بذلکم فی
 زمن المستغاث توفهون و من لغا الله فی آیاه لا

منجونا

محبتون و محبتین ذکر خاتم النبیین و امثال ان از سجا
 مجله است که کشف ان از اعظم امورات نزد این پنج
 راع و جمیع باین حجاب محدود و وسجات مجله
 عظیمه محجب مانده اند ایانچه طیر بویه را شنیده اند که
 میفرماید الف فاطمه کالج نمودم که همه منت محمد بن عبد الله
 خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
 اسرار در سراوق علم الهی مستور است و چه مقدار
 جواهر علم او در خسران عصمت مکنون تا یقین نماند
 که صانع او را بدایت و نهایت نبوده و نخواهد بود
 و قضای قضای او اعظم از ان است که به بیان محدود شود
 و با طرافنده از اطلی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از انست
 که با دراک نفسی تمحی شود خلق او از اول لا اول بود
 و اخیری او را اخذ کرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا
 نهایت خواهند بود و استبدائی او را ندیده حال در همین
 بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم ان بر جمیع این مظاهر

صدق

صدق می نماید و همچنین نغمه جمال از لی حسین بن علی ادرک
 نما که سلمان میفرماید که مضمون این آیت بودم بالف
 دوم که فاصله هر ادم با ادم بعد از حسین الف سینه بود و
 با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید
 تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که صفر
 و کوکبه از همه مثل غر و خیسر بود که پدرم با کفار محاربه
 و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا
 آخریت صنع همه را از این دو روایت ادرک فرمای
 بار می ای جمیع من مقدس است نغمه لا الهوت که با کمال
 و عقول ناموت محدود شود بلکه وجود کجا تواند بر خیزد
 قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادرک این
 آیات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث
 نفی کنند بلی لا یعرف ذلک الا اولو الالباب قل
 هو انتم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بد له من
 الاخراج اذ ایا ما طار الارض فی ظهورات الابد بحقیات

انتم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از
 مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک بایه منکر
 و در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
 مغایر هوای ایشانست بآله اعراض مینمایند قل
 اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما کلم کیف تحکمون
 ما لا تشعرون مثل انکه در کتاب همین رب العالمین بعد
 ذکر خمیت فی قوله تعالی و لکنه رسول الله و خاتم النبیین
 جمیع ناس را ملقای خود و وعده فرموده چنانچه آیت
 مدله بر ملقای آن ملک بقا در کتاب مذکور است و
 بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
 که هیچ امری عظم از لقها و اصرح از ان در فرقان
 ذکر نیافته فینما لمن فاربه فی يوم اعرض عنه اکثر الناس
 کما انتم تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
 معرض گشته اند باینکه حکم لقها در یوم قیام منصوص
 در کتاب و قیامت بهم بدلائل واضح ثابت و متحقق

کیمت

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقای
 لقای جمال اوست در شکل ظهور او اذانه لایق که الابصار
 و بوی درک الابصار و با جمیع انیمطالب ثابت و بیانا
 واضح من حیث لایعربذکر ختم متک جسته اند و از موجد
 ختم و بدر در یوم لقای او بالمره محبت مانده اند و لو
 یواخذ الله الناس باکبوا اما ترک علی طهره من
 دابة و لکن یوخرهم الی اجل ستمی و از همه انحراف
 چشم پوشیده اگر این قوم قطره از چشم لطیف با
 یثار و یجکم یارید میباش میدن هیچ انگیخته اعتراض
 غیر رضیه بر محل امر نمینمودند امر و قتل و فعل در قضیه
 قدرت اوست کل شی فی قضیه قدرت و سیر و ان
 ذلک علیه سهل سیر فاعلمت انچه را اراده نماید و فاعلمت
 انچه میل فرماید من قال لم ویم فقد کفر و اگر این عباد
 قدری بشور بیاوند از انچه ترک شده اند طراک میشوند
 و بدستهای خود خود را بنار که مقرر مرجع ایشان است

راجح می نمایند یا نشینده اند که میفرماید لایسئل عما
 یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جبارت نمود و
 بر خارف قول مشغول شد سبحان الله جل و نادانی
 عباد بمقام وحدی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شد
 از علم و اراده حق جل و عو بر عرض گشته اند حال انصاف
 و هید اگر این عباد موقن باینکلمات دریه و اشارات قدسه
 شوند و حق را بفعل مایشا بدانند و بیکر چگونه باین مضرع
 تثبت نمایند و متک میگویند بلکه آنچه بفرماید بجان قرا
 نمایند و ند عن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و
 حکمتشای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع
 عباد را معدوم نموده و لکن یو خرد لکب الی میقات
 یوم معلوم باری هزار و دویست و شصت و سه از ظهور
 نقطه فرقان گذشت و جمیع این هیچ را عا در هر صبح
 تلاوت فرقان نموده اند و بسنور بحر فی از مقصود
 فائزند و خود قرائت میکنند بعضی ایات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مضامیر غصه‌یه است مع ذلک
 هیچ ادراک ننموده اند و اینست اینقدر ادراک نشده
 که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری
 ادراک معانی آن و بلوغ معنای اصرار آن بوده و الا
 بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
 نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکر می از علام قیامت
 حشر و نشر و حساب بیان آمد و اصرار می نمود که حساب خلا
 در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد از
 از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم صاحب
 القاشد و بعد ذکر شد که اینست مکر تلاوت فرقان نمود
 و آیه مبارکه را که میفرماید فیه منزل الیسئل عن ذنبه انس
 جان را ندیده اید و بمقصود و طفت نشده اید که مضمی سوال
 چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سوال بلسان و بیان
 نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید
 یعرف الجحیمون سیما هم فیه یخسروا بالانوار و الا قد ام

ایش است که از وجه حساب خلائق کشیده میشود و کفر و ایمان
 و عصیان جمیع ظاهری میگردد و چنانچه الیوم مشهور است
 که بسیار اهل فضیلت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند
 و اگر این عباد خالصانه و طلبا لرضانه در آیات کتاب
 ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته ادراک نمایند
 بضمیمه جمیع امور و احوال و این ظهور را از کلی و جزئی در
 آیات او ظاهر و مکتوف ادراک نمایند حتی خروج
 مظاہر اسما و صفات از او طمان و اعراض و انعام
 ملت و دولت را و سکون و استقرار منظر کلیه در این
 معلوم مخصوص و لکن لا یعرف ذلک الا اولو الالباب
 اتم القول بانزل علی محمد من قبل لیكون خاتم المرسلین
 الذی یهدی الناس الی رضوان قدس غیر قال و
 قوله الحق و الله یدعوالی دار السلام و یدعی من یشاء
 الی صراط مستقیم لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما
 كانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله

رب العالمین بسیار در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر
 نفسی از اعلی و ادانی از این بیانات بقدر روانه اند خود
 قسمت و نصیب بر وارد و اگر نفسی از ادراک بیانی جان
 باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لعلم کل بها
 مشرح هم قسم بخدا که این حاشیه ترابی را غیر این لغات لغتها
 و جز این بیانات رموز ما که هر نکته از این مقدس است
 انجمنیان شد و از قلم جاری گشت تائید الهی چه وقت
 قرار گیرد که عروسهای مصانی عجب از قصر و حاشا
 قدم ظهور بر صحنه قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذن
 و ما من قدر الا بحوله و قوته و ما من اله الا بوله الخلق
 و الامر و کل بامرهم یطعون و من اسرار الروح یکتبون
 از قبل دو مقام از برای شمس مشرق از مشارق توبه
 بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تعزید چنانچه
 از قبل ذکر شد لا نفرق بین حدینهم و مقام دیگر مقام
 تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود است بشریه است

و این مقام هر کدام یکی معین و امری مقرر و ظهوری مقتدر و حدود
 مخصوص است چنانچه هر کدام باسی موسوم و بوصفی مخصوص
 و بامری بدیع و شش عی جدید ما مورند چنانچه میفرماید ملک
 الرسل فضلنا بعضهم علی بعض من قسم من کلم الله و رفع بعضهم
 درجات و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح
 القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است
 که بیانات و کلمات مختلفه از ان سیایع علوم سبحانی
 ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین تعضلات مسائل
 الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناموس
 طلاع بر مقامات مذکوره پیافه انداخته است که در کلمات
 مختلفه ان هیاکل متحد و مضطرب و متزلزل میشوند
 بامری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
 کلمات از اختلافات مقامات است انست که در
 مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت
 و احدیت صرفه و هویت بجهت برانجا ابرو وجود شده و میشود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و برگزینی بطور
 الله واقف یعنی ظهور الله بطورشان ظاهر و جمال الله
 از جلالشان باین چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاهو کلی احاطه
 ظاهر شد و در مقام ثانیه که مقام تشریف و تفصیل و تجرید و
 اشارات و دلالات ملکوتیه است عبودیت صرفه و فقر
 بحت و فحای باستان از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
 انی عبد الله و ما انا الا بشیرکم و از این بیانات محقق میشود
 ادراک فرامسائل خود را که سوال نموده بودی تا در
 الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و صفیاء
 منزله لزل نشوی و اگر شنیده شود از مطاهر جامعه انی
 انا الله حق است و ربی در آن نیست چنانچه کبریات بر
 شد که بطور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله
 و صفه الله در ارض ظاهر نیست که میفرماید و ما ربیت
 او ربیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک
 انما یبایعون الله و اگر گفته انی رسول الله بر این نیز

صحیح است

صحیح است گفتی در آن نه چنانچه میفرماید ماکان محمد ابا
 احد من رحاکم و لکن رسول الله و در ایستاد هم هر سلسله نزد
 آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
 النبیین برارند انهم حق است و شبهه را را ایتی نه و بیلی
 نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد
 و یک امر دارند و همه مظهر بدیعت و خمیت و اولیت و
 آخریت و ظاهرت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی
 و سافج السوافج از لیسند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
 این نیز ثابت و ظاهرت است چنانچه بطاهر و شتی رتبه عبودیت
 ظاهر شده اند احدی را یاری آن نه که بان نحو از عبودیت
 در امکان ظاهر شود است که از آن جواهر وجود در مقابل
 استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقار بمعارج معانی
 سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
 ملاحظه شود در همین رتبه شتمانی نیستی و فساد خود مشاهد
 نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

خدا

خور احد دوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در انشا
 شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و
 وجود است و این نزد واصلان پس خطا چه جای آنکه ذکر
 غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
 گردد و یا چشم بغیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش بغیر نفیس
 او شنود و یا رجل و رخی بسبیل او مشی نماید در این زمان
 نسم الله و زیده و روح الله احاطه نموده و تسلیم از حق
 ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام
 ذکر ربوبیت و مثال دلک از ایشان ظاهر شده و در مقام
 رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام
 با قضای آن گری فرمودند و همه را نسبت بخود و خود
 از عالم امر الی عالم خلق و از عالم ربوبیه الی عالم ملکوتیه
 که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
 نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه
 حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات

که استیلال شده نمود و دیگر از اختلافات اقوال مظالم
 غیبه و مطالع قدسیه احد را اضطراب و تزلزل است
 نه در باری در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر او را
 نشد باید از واقعین مخازن علم سوال شود تا بیان فرمایند
 و رفع اشکال نمایند بلکه بعضی ناقص خود کلمات قدسیه را
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رفو
 و اعتراض گذارند چنانچه ایوم علما و فقهایی عصر که برسند
 علم و فضل نشسته اند و جاهل را علم نام گذاشته اند و ظلم
 عدل نامیده اند اگر محمولات خاطر خود را از شمس حقیقی
 سوال نمایند جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
 مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البته نفی علم از آن محققان
 و متبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقعیت مثل اینکه مذکور
 شد در سوال از ابلیس که از سید وجود نمودند و آنحضرت
 بامر الهی جواب فرمود که ای موقت للناس بعد از شما
 نفی علم از آن حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

سید

و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و چون این
 جواب مذکور شد کل فریاد و او یلا بر آوردند که جا طلیک
 نمیدانند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میداند و ایوم
 چون علای عصر با اسم آنحضرت متفخرند و ابای خود را
 مذعن دیده اند لهذا تقلید حکمش قبول دارند چنانچه
 انصاف باشد و ایوم در جواب امثال انیمال چنین جواب
 شنوند البته رو نمایند و اعتراض کنند و همان سخنها ی
 قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه ان جواب هر چه
 متقدسند از کل این علمهای محبوس و منترینند از جمیع این
 کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدبر کی کل این
 علوم نزد ان علم کذب صفتست و جمیع این ادراکات
 افک محض بلکه هر چه از ان معادن حکمت الهی و فحازن
 علم صمدانی ظاهر میشود علم بیان است و احسن نقطه کثرات
 دلیل بران و احسن نور نقظه الله فی قلب من یشاء ثبت
 این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده اند و کما

مجهوله خود را که ناشی از مطایر و سرچل شده اسم از اعم
 گذشته بر مبدی علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
 شنیده اند مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت
 و خود را از صناید قوم شنوده و جمیع علمای راشدین را
 روستا نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تویح
 و تصریح میشود است و این بنده چون ذکر او را بسیار
 شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
 نمایم سرحد این بنده اقبال ملاحظه کلمات غیر مذکور
 و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و
 مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب
 ملاحظه رود و جواب سائین بعد از معرفت و بصیرت
 داده شود باری کتب عربیه او بدست نسیان و تا آنکه شخصی
 روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مستحق بارشاد و احوال
 در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم را آنچه کبر و خوا
 بستنام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده

جمع

و جمیع مراتب او فی تحقیق از بهین اسم کتاب معلوم
و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوای ساکنند و در تبه چل و
ساکن کو یا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرمایند
العلم تمام المعلوم والقدرة والقررة تمام الخلق با وجود
این کتاب را طلب نموده چند روز معهود نزد بنده بود
و گوید و مرتبه در او ملاحظه شد از قصاص مرتبه ثانی جانی
بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد
که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته شد
و همچو استفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک
نموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و در
جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را ذکر نمود
و ادراک این علوم فائز نموده را شرط ادراک
علوم باقیه قدسیه شمرده سبحانه این ادراک چه
اعتراضات و تمتهما که بسیار کل علم ناشناختنی الهی و اردو
فغیر ما قال متفهم داری کسانی را که حق کرده این معجز

بنظم

بهنم طبق و یکنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم
 و عقول لطیف این مخرافات نشده با اینکه بر هر صاحب
 بصیرتی واضح و هویدا است که چگونه علمها لم یزل مردود
 حق بوده و هست و چگونه علوم میگردند و است نزد علمای
 حقیقی دراک ان شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه
 صاحب معراج سفر فی از این علوم محدود و محدود محجوب به عمل
 نرسوده و قلب غیر ان سید لولا که از جمیع این اشارات
 متدلس و منزله بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات
 بر خرمای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ
 و اندر هر کس بخوابد سر معراج را ادراک نماید و با قیصر
 از عسافان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد
 یعنی مرآت قلب او از نفوشتش این علوم غبار گرفته باشد
 البته باید پاک و منزله نماید تا سر این امر در مرآت قلب او
 تجلی نماید و الیوم متغتمان بحر علوم صمدانی و ساکنان ملک
 حکمت ربانی مردمان از تحصیل این علوم نهی میفرمایند

و صد و نیرشان بجهده نموده از این اشارات است و
 مقدس از این حجابات حجاب اکبر را که میفرماید اعلم حجاب
 الاکبر بنا بر محبت یا رسوختم و خیمه دیگر برهنه ختم و این
 افتخار میسما مییم که انکوره سبحات جلال را بنابر جلال محبت
 رسوختم و غیر مقصود در قلب و دل جا ندادیم به صلی عز
 علم با و متمسکیم و نه معلومی جز تجلی اوزار او قشقت باری
 بسیار تعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر انیکه میخواهد
 بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است
 با وجود اینکه قسم بخدا نیسی از ریاض علم الهی شنیده
 و بر عرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه
 معنی علم گفته شود بسته مضطرب شود و جبل وجود او منهد
 گردد با وجود این احوال خفیه بی معنی چه دعویهای می نماید
 از حد نموده سبحان الله چه قدر متعجب از مردمیکه با و گرد
 و تاب چنین شخصی گشته اند برابر قناعت نموده و قیاس
 بسته اند و از رب الارباب معرض گشته اند و از نعمه

فیصل

میل و جمال کل نجیب زراغ و جمال کلاغ قناعت نموده
 و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه
 حیفاست که قلم تحریر و کرامت طلب مشغول شود و یا اوقات
 مصروف بان گردد و لیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل
 نور از ظلمت و شمس از غل معلوم میاید از جمله علومیکه این
 مدتی مان شده صنعت کیمیا است بسیار طالب علم که سطلانی
 و یا انفسی که مقدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم
 و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی
 بهم که دعوی این گونه علوم نموده و بلکه کون این علوم و فقید
 انرا علت علم و جهل نمیدانم با انبرد در چنین فقره قیام نمائیم
 تا صدق و کذب معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس
 این زمان جز زخم سنان بزمیده ام و غیر سم قاتل حسیری
 پخشیده ام بسوزاثر حدید برگردن باقی است و هنوز
 علامت جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و
 عرفان و ایقان او در کتابکی ترک نشد از ان امری که

شده است که میفرماید آن شجره الزقوم طعام الاثیم و بعد
 بیانات دیگر میفرماید تا این که نستی میشود باین ذکر ذوق
 انت الغرر الکرم لمقت شود که چه واضح و صریح وصف
 او در کتاب حکم مذکور شده و این شخص بهم خود را در کتاب
 خود از بابت خفض خاج عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب
 و غیرین لافصام و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه
 نموده تا مضی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
 درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او
 شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسیاری جهل
 حبه اند و از شمس معانی که در سماء لایزال الی شروق
 مغرب گشته اند و کان لم یکن انکاشته اند باری ای برادر
 من لای علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و را حکم یک
 مصنوعی جز از کلز از حقیقی استشمام نمیشود و کلماتی علوم
 احدیه جز از مدینه قلوب صافیة نرود و البسلة لطیف
 یخرج نباته باذن ربّه و الذی یحبث لا یخرج الا کذا و چون

مفهوم گشت که تغنیات و رقعه هویه را احسدی ادراک
 نماید الا ایش لہذا بر نفسی لازم و واجب است
 کہ مشکلات مسائل الہیہ و مضللات اشارات مطالع حدیث
 بر صاحبان افقہ منسیرہ و طالان اسرار احدیہ
 عرضہ دارد تا بتائیدات ربانی و افاضات الہی حل
 مسائل شود نہ بتائیدات علوم کتسابی فاسیلوا
 اہل الذکر ان کنستم لا تعلمون و لیکن ای برادر من شخص
 مجاہد کہ ارادہ نمود قدم طلب و سلوک در سبیل حق
 سلطان قدم گذارد و باید در بدایت امر قلب را کہ
 محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الہی است از
 جمیع عبارات ثمرہ علوم کتسابی و اشارات مظاہر
 شیطانی پاک و منزہ فرماید و صدر را کہ سریر ورود
 و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نازک
 نماید و مجلس دل را از علاقه آب و گل بغی از جمیع نقو
 شجیہ و صورتیہ مقدس گرداند و تقسیمک اشارت و

و بنض در قلب نماند که مباد آن حساب او را بجستی میل
 میل دهد و یا بنض او را از جستی منع نماید خاتمه الیوم کثیری
 باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده
 و فی شبان در صحرای ضلالت و سیاهان میگردند و
 در کل صحن توکل بجای نماند و از خلق اعراض کنند و از
 تراب منقطع شود و بکشد و بر لب الارباب در بند
 و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افکار و استکبار
 از لوح قلب بشوید و بصبر و اضطبار دل بندد و صمت
 شعار خود نماید و از تکلم بپایده استر از کز زبان
 ناریست افشوده و کثرت بیان سخی است طراک کننده
 نار ظاهری اجساد را محرق نماید و نار لسان ارواح و
 بکدازد و اثران نار با عتی فانی شود و شرابین نار بقرنی
 ماند و غیبت ر ضلالت شمرد و بان عرصه هرگز قدم
 نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش
 و حیات دل را بمیراند بقیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ

مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و غلت از مشکین
 و مشکین را غنیمت شمارد و در اسباب کار مشغول شود
 و تمام محبت و قدر در طلب آن نگار گوشت غفلت را
 بنار حجب و ذکر بسوزاند و از ماسوی آن نه چون برق در گذرد
 و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان
 دریغ ندارد و رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان
 و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شامت
 خلق از حق استر از بخورید و آنچه برای خود نمی پسندد
 برای غیر پسندد و نگوید آنچه را او فاکند و از خاطمان
 در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر صیقل
 تقم غفور گشت و بختار نشکر کرد زیرا حسن خاتمه جهنت
 ای بسا عاصی که در حین موت بجهنم ایمان موفق شود
 و خسر تهاشید و بلا علی شتابد و بسا مطیع و مؤمن
 که در وقت ارتقای روح تعلیب شود و مانع در گشت
 نیزان مقریابد باری مقصود از جمیع این بیانات متعینند

و سائر

و اشارات محکمہ آن است که سالک و طالب باید در
 خدار افتاد اند و غیر متعبود و راسخ و هم شمرند و این سیر
 از صفات عالین و حجتہ زو حائنین است که در شریط
 مجاہدین و مشی سالکین در مناجاج عظم الیقین ذکر یافت و
 بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق
 لفظ مجاہد و بارہ او صادق میاید و چون بعمل اللہ
 جامد و افسینا مؤتید شد البته بشارت دهند نهم بملنا
 مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاہد و ذوق
 و شوق و عشق و ولہ و جذب و حب و قلب روشن شد
 و نیم محبت از سطر احدیہ و زید ظلمت ضلالت شکاف
 ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود
 احاطہ نماید و ان جن بشیر معنوی بشارت روحانی
 از مدینہ الہی چون صبح صادق طالع شود و قلب نفس
 روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید غایب
 و تائیدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید

بند

مبدول دارد و تمییز که خود را صاحب چشم جدید و گوش
 بدیع و قلب و فوا و تارزه می بیند و رجوع بایات و
 افاقه و خیالات مستوره انفسیه نمایند و بعین الله بدیعه
 در حده بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول
 براتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع
 اشیا را بر اثر تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه
 کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج
 تقی با تمیز تمام بنده اعلی و اصل گردد در آن حق را از غیرش جدا
 نموده استشراق نماید و صبح نورانی بدایت را از مشرق
 کل شیئی ادراک کند و هر ذره و هر شیئی او را دلالت
 بر محبوب و مطلوب نماید و چنان متمیز شود که حق را از باطن
 چون شمس از ظل فرق گذارد و مثلاً اگر نسیم حق از مشرق
 ابداع وزد و او در مغرب خضراع باشد البته استشمام
 کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال
 منبیه و افعال لمیه از افعال و اعمال و آثار ماسوی

مستند

استیاز و بد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان رخ
 از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چو
 از زکام کون و مکان پاک شد البته را که جان را از
 منازل بعیده باید و از اثر آن را که بمصر القیاس حضرت
 منان وارد شود و بدین حکمت حضرت سجانی را در آن
 شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار
 ورقه شجره اعزیه استماع نماید و از تراب آن بدنه
 تبسج و تقدیس رب الارباب بکوشش ظاهر و باطن شود
 و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه گو
 نمایم از آثار و علامات و ظورات و تجلیات که بامر
 سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده بی
 رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الهیه بفراید و هر
 گیاهی حکمت بالغه منقوشه است و بر شاخسار هر
 هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیش سرنای
 موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفخه روح القدس

علیه

عیسی با هر بی ذی سب غنا بخشد و بی قیاقا عطا فرماید
 و در هر وقتش نعمی کمون و در هر غوغه اش صد هزار
 حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی
 خیانتان بدینہ این گیرند که انی از ان منفک نشوند
 دلائل قطعیہ را از سبیل انجیل شنوند و بر این واضح را
 از جمال گل و نوای طبل اخذ نمایند و این مدینه در اس
 هزار سنه او از یاد او اقل تجدید شود و ترینین باید پس ی
 حبیب من باید جدی نمود تا بان مدینه وصل شویم و بعنا
 الیہ و تفقدات ربانیہ کشف سبحات جلال نمایم تا
 باستقامت تمام جان پرآمده را در ره محبوب تاز
 نثار نمایم و صد سزار عجز و نیاز آریم تا بان فوز فار
 شویم و ان مدنیہ کتب الہیہ است در هر عهدی مثلاً در
 عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد
 رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من بعثہ
 کتاب او که رجوع کل کتب بان است و همین است بر

حبیب

جمیع کتب و در این دین از ارق مقدرات و نعم باقیه
 مقرر غذای روحانی بخشید و نعمت قدمانی چنانکه بر اهل تخریب
 نعمت توحید عطا فرماید بی نصیب از انصیب کرم نماید و
 اوارگان صحرای جبل را کاس علم غایت کند و هدایت
 و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایمان کل من فی
 السموات و الارض در این دین کنون و مخزون گشته مثلاً
 فرقان از برای امت رسول حکم بوده که در زمان او
 بر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و سرخ مخالفین
 طغونات مجتبه و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین
 مرزوق شد بقوا که طیبه احسویه و ثمار علم شجره الیه و انوار
 انفسار تا غیر این معرفت نوشید و خمر اسرار
 توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع مایحتاج آن است در حکام
 دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مسبین نمود
 و معین گشته و آن است محبت باقیه برای اهلش بعد از
 نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است

امران و جمیع مأمورین با اتباع ان بوده اند تا ظهور بد
 در سنه ستم و آنست که طالبان را برضوان وصال میر
 و مجاهدان و مهاجران را بر ادا قی قرب فائز فرماید
 ایستادگی است محکم و حجتی است اعظم و غیر از این روایات
 و کتب و احادیث این فخر نه زیر احدیست و صاحبان
 حدیث و جود و قولشان بکمال کتاب ثابت و محقق شده
 و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
 بشمار خنایه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که انی تاک
 فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی بازیکه احادیث بسیار
 از جمیع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود
 این جز ذکر کتاب چری فرمودند و انرا سبب اعظم
 و دلیل اقوام برای طالبان مقرر فرمودند که مادی عباد
 باشد تا يوم معاد حال بحکم انصاف و قلب ظاهر
 و نفس زکیه ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا که مسلمین
 طرفین است از عامه و خاصه چرا حجت برای معرفت

عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی
 الارض بوزان تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت
 از بدایت تمیز و معجم و فرق گذاریم زیرا که حجت منتهی شد
 بدو یکی کتاب و دیگری عترت عترت که از میان غم
 نس منتهی شد بکتاب و اول کتاب میفرماید اللهم
 الکتاب لاریب فیه مدی المتقین در عروق مقطوعه
 اسرار هویت مسوگر گشته و لئالی احدیه در صدف
 مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه و لیکن بر حسب
 ظاهر مقصود خود انخفست است که با و خطاب میفرماید
 یا محمد این کتاب منزل از سما را احدیه نیست رتی و
 شکی در آن برایستی است برای پرستگار ان لاطفه فریاد
 که بهین فرمان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت
 کل من فی السموات و الارض و بنفسه ان ذات احدیه
 و غیب هویت شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن
 نیست که مادی عباد است الی یوم معاد ایا انصاف

است ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت آن داده
 حکم بر حقیت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند
 و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و حصول
 معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و هر
 دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس نسجیک نمایند
 که فلان چنین گفته و فلان این ظاهر نشده و حال آنکه اگر
 امری و یا احدی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای
 هدایت خلق بود البته درایه مذکور میشد باری باید از
 امر میرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که درایه ذکر گفت
 مجاوز نمایم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق
 این کتب را نمایم تصدیق این ایه مبارکه نشده چنانچه این
 واضحست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه
 مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از
 ظاهر ایستها میشود و اگر معانی ستوره آن ذکر
 شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البته زمان بجا

زینا

نرساند و کون جل ننماید و کان الله علی ما قول شهیدا و
 همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنستم فی ربیب قمار لانا
 علی عهدنا فاقول بسورة من مشله و ادعوا شهدائکم من دون
 الله ان کنستم صادقین که ترجمه ظاهر آن نیست اگر
 بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عیسی
 محمد پس بیایید بسورة بمثل این نور منزه و بنحوا نید شهیدا
 خود را یعنی عکای خود را تا آگاهیست نمایند شما را در اثر
 سوره اگر هستید راست گویان حال ملاحظه فرمایید چه
 مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر آن که
 حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و شیت
 نافذ را بان ختم فرموده و هیچ شی را ان سلطان
 احدیه در اظهار حجت خود بان شریک نفرموده چه میا
 حجج و دلائل آیات منزه شمس است و سوائی ان منزه
 نجوم و ان است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضمنی
 از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بان

نرسد و بسج امری بران سبقت نگیرد که نازل الهی است
 و محزن اسرار احدیه و انت خیط محکم و جل مستحکم و
 عوده و ثقی و نور لایطفی شریقه معارف الهیه ازان در
 جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیه ازان در فوران
 این نار است که در یکجین دواثر ازان ظاهر است و در
 مقبلین حرارت حب احداث نماید و در بعضین برود
 غفلت آوردی رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجت
 خود قرار فرموده راضی شویم و سرسهم خلاصه حجت
 بران این ای منزله اعظم ازان است که این علیل توان
 اقامه و لیسل نماید و الله تعالی قول الحق و هو بیدی السبیل
 و هو القاهر فوق عباده و هو العزيز الجبیل و چنین
 میفرماید تلك ايات الله نستدل بها عليك بالحق
 فبآی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید انیت
 آیات منزله از سما بهویه میخوانیم بر شما پس کدام
 سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان میاورد

اگر طویح این آیه را تلفظ شوی مفهومی که هرگز متفهمی اگر بزرگ
 انبیا نبوده و حجتی هم بزرگ و اعظم از آیات منزله در
 ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه آیت
 آثار ربک و در جای دیگر میفرماید و لکل افاک شیء
 یسمع ایت الله تلی علیه ثم یخیرت کبریا کان لم یسمع فاشهره
 بعد اب الهم یعنی دای برافک کنند ه کنه کار که میشود آیت
 منزله از شما نیست البته را که خوانده میشود بر او پس
 استکبار مینماید که گویند شما را پس بشارت و داور
 بعد ابی در دناک بشارت همین آیه کل من فی السموات
 و الارض رکعات میکند لو کان الناس فی ایات هم
 یقرنون چنانچه الیوم میشود که اگر از آیات الهیه قوت
 شود احدی اعتقاد دارد که بایست ترین امر مانزدشان
 آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده
 و نخواهد بود که بایشان ای خیران میگوید آنچه را قبل
 پیران شما گفته اگر ایشان قدری از شجره اعراض خود بچینند

شما

شامهم خواهند دید و غفر تیب با آبای خود در نماز مقر خواهند
 یافت فالتا ر مشونهم فیس مشوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید
 و اذا علم من ایتنا شیئا اتخذنا هرزوا اولک اللهم عذاب
 مبین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات ماثبی را اخذ نمایند
 انرا از روی استهزا برای ایشان است عذابی خواهند گرفتند
 از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه و مکر ظاهر نما در ما
 و مکر بیاوران یکی فاسطط علینا کفامن السماء میگفت و دیگر
 ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
 مذکور میشد مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نموند
 ماده سسائیه را با شمای خبیثه سیر و پیازان قوم بهم طلب
 تبدیل مینمودند آیات نزل را الطوفانات بجهه کشیده چنانچه
 انبوم شده میشود که ماده معنویه از سماء رحمت الهیه و
 غلام کرمست سجایه نازل است و بحر حیوان در رضوان
 بخان با مر خالق کن فکان در موج و جبریان و جمیع
 کلاب بر اجساد میده مجتمع آمده اند و میر که شور که طح اجاج است

قانع گشته اند بجان الله کمال تحیر حاصل است از عبادیکه
 بعد از ارتقا اعلام مدلول طلب دلیل نمایند و بعد از ظهور
 شمس معلوم با اشارات علم متک جسته اند مثل آنست که
 از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران غیاث
 در اثبات فیض برمان جویند حجت آفتاب نور او است
 که اشراق نموده و عالم را سراسر گرفته و برمان غیاث جو
 اوست که عالم را بر دای جدید تازه سراسر موده و بی کو
 از آفتاب جز گرمی حاصلی نماند و ارض جز از رحمت غیاث
 فضلی احسان نماید عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز
 نقی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم ناپنا و در جای
 دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بآیات ما کان حجتهم الا
 ان قالوا اتوا با ما نانا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه
 تلاوت کرده میشود بر ایشان آیات ما نیست حجت ایشان
 مگر آنکه بگویند بیاورید پر دای ما را اگر راستید استخوان
 شاید و نما که چه بختا بران رحمتهای کامله واسعه میگردند

بیایانی که حرفی از ان اعظم است از خلق سموات وارض
 و مردگان وادی نفس و هوای را بر فوج ایمان زنده
 میفرماید استهزائینمودند و میگفتند پرمای ما را از قبر
 پروان آراین بود اعراض و استکبار قوم و هر کد ام
 این آیات برای کل من علی الارض حجتی است محکم و
 برهانیت معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لوانتم فی
 آیات الله متفکرون و در همین آیه مذکوره لئالی اسر
 مکنونت اگر فی الجمله دردی یافت شود و وایرسد
 کوشش بحرهای مغرب عبادت دهید که میگویند کتا
 و آیات از برای عوام حجت نیست و زیرا که نمی فهمند و اح
 نمیکند بآنکه این قرآن حجت است بر مشرق و مغرب
 عالم اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجت بر
 کل واقع میشد از این قس در بر معرفت البتة هم نفسی محکف
 نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب
 اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری آن

سخن بغایت لغو و غیر مقبولست همه از روی کبر و غرور
 گفته میشود که مردم از ریاض رضای الهی دور کنند و زمان
 آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای
 ایشان که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده
 ترند و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمایات معنویه
 و خلقی بعلم ظاهر و باطن و این منوط بصفا فی قلب و تکیه
 نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجود
 که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و
 محاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لاله
 معرفت ترین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
 و همچنین میفرماید و الذین کفروا بایات الله و لقاه اولئک
 یسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید
 و یقولون انما لئار کواالتناسا و مجنون مضمون این
 آیه و ان سخت مشابه فرماید که بعد از تسبیح آیات
 چه میگفتند ایما ترک کنند ایم خدا یان خود را برای شای

مجنون آنحضرت را شاعر نیامیدند و با مات الهیه تخریه می نمودند
 و می گفتند این کلمات ساطیر اولین است یعنی تکلماتی که قبل گفته
 شده و محمد انکلمات را ترکیب نمود و میگوید از خدا است
 خانه الیوم مثل هم از ایشانند و باید که نسبت باین امر میدهند
 میگویند که اینکلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده یا کلماتیست معلوم
 قد کمر تو لهم و صغر شأنهم و حاتم نیست که بعد از این انکار را و غیره
 که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی بر وفق کتب نباید نبی
 متقل که مانع شریعت باشد معیوش شود و باید شخصی باید که کل شریعت
 قبل باشد این را مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و بدل بر حد
 انقطاع فیوضات رحمانه است نماز شد و بعد جاگم بوسف
 قبل بالنیات فمارلتم فی شک ما جاگم به حتی اذ اهلک قلتم لن
 یحیی الله من بعده رسولاً کذاک فضل الله من هو مسرف مرتاب
 و تحقیق آمد شمار ایوسف از پیش بابیه با پس پیوسته بود و
 در شک از آنکه او شمارا باین تا چون بپاک شد گفتید
 معیوش نمیکرد اند خدا العبد را و رسولی را و همچنین خلیل

میکند خدا کسی را که او ست اسراف کننده و سنگ
 آورنده برورد کار خود پس از این ایادراک فرمائید
 و یقین کنید که در هر عصر اعم از آن عهد باده از کتاب تسک
 جسته از اینگونه حرفهای مزخرف میگفته که دیگر نبی نیا
 در ابداع بسیار مثل آنکه ایه انجیل را که مذکور شده علی
 ان است لال بان نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود
 پیغمبری مستقل مبعوث نکرد و الا برای اثبات شریعت انجیل
 و اکثری از مثل مسلمانان برض روحی شده اند چنانچه
 ذوق از می بینی که چگونه مثل احمد قبل مذکر خاتم النبیین
 محبت گشته اند با اینکه خود اقرارند بر آنکه مالعلیم تاویل
 الا الله والراشخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و اعمای
 و نفسها و ذاتها و جوهر با بیان میفرماید که قدری محض
 هوای ایشان واقع میشود نیست که میشود که چه میکنند
 و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای فاسد و دین
 یعنی آنکه الهی بخیر و خیر خود کرده اند و بغیر ذنب

مذمبی نیافته اند و بحجبات علم محجب گشته اند و بضلالت
 ان گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام رب الامام میفرماید
 افرات من اتخذ الله مولاه و ارضاه الله على علم و ختم على سمعه
 و قسبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله
 افلا تذكرون یعنی یاریدی آن غافل را که گرفت خدا
 خود خواستهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر
 و مهر نهاد بر گوشش و دلش و کرد انید بر چشمش پرده پس
 که هدایت میکند او را از بعد خدا ایانندنی گیرد و در
 معنی و ارضاه الله علی علم اگر چه در ظاهر نیست که ذکر شده
 و بسکن نزد این فانی مقصود از این علمای عصرند که احوال
 از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوئی ناشی
 گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج مینمودند
 قل هو الله اعظم انتم عنه معرضون و همچنین میفرماید
 و اذا تلى عليهم اياتنا بآيات قالوا اما هذا رجل يريد ان
 يصدكم عما كان يعبد آباؤكم و قالوا اما هذا الا فتی